

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دومنیکو لوسوردو
برگردان: خ. طه‌پوری
فرستنده: علی مشرف
۲۳ نومبر ۲۰۱۹



دومنیکو لوسوردو

وقتی نیروهای چپ در صحنه نیستند ...

۹

۹. هالیوود و ملتی که اخلاق را فقط در انحصار خود می‌داند

بدیهی است که تحمیق و دغلکاری پدیده نوینی نیست ولی نسبت به گذشته رشد فن‌آوری از یک طرف و استفاده بهینه از روان‌شناسی از طرف دیگر، توانایی و عمق و امکانات متعدد جدیدی برای رفتار دغلکارانه و تحمیق توده‌ها پدید آورده است. بلندگوی دوران نوین تحمیق مطلق نمی‌توانست هیچ‌یک از دو کشور و یا رژیم‌هایی که سوژه و درون‌آخته تئوری کلاسیک سلطه‌گرایی بودند، باشد. با وجود کنترل انکارناپذیر وسایل اطلاعاتی و سرکوب بی‌رحمانه دگراندیشان، شوروی استالین به خاطر ملاحظه مکتب مارکسیستی، خویش‌نشان‌دار نشان می‌داد. قدرت باید برای کسب مشروعیت نشان می‌داد که هم در درون و هم در عرصه سیاست بین‌المللی در مطابقت با آموزه‌های پدران مارکسیسم و همین‌طور برنامه انقلابی اولیه حرکت می‌کند: هر قدر هم که این کوشش سخت و مایوس‌کننده بود با این حال به عنصری از انتقاد وضعیت موجود انجامید که مدام با مدلی بسیار بلندپروازانه، قاطع و نهایتاً غیرقابل دسترس مقایسه می‌شد. به هر حال جایی برای برخورد نهانی که می‌تواند به عمق رسوخ کند و بسیار کاراست، نمانده بود.

آنچه که به امان مربوط می‌شود این کشور در جنگ اول جهانی تمام توان خود را روی قدرت نظامی متمرکز کرد. پس از شکست، نویسنده‌ای مانند «ارنست یورگن» یأس خود را ناشی از آن دانست که در مقابل تهاجم ایدئولوژیک دشمن، کشورش به هیچ‌وجه درک نکرد که باید گزینه‌ای قرار دهد. ولی این هشدار ضمنی از طرف رایش سوم جدی

تلقی نشد. گوبلز و دستگاه تبلیغاتی نازی بیش‌تر برای فاکتور ایدئولوژیک در سطح ملی اهمیت قایل بودند و نه در سطح بین‌المللی و به اندازه کافی درک نکردند که در مناقشه بین قدرت‌های بزرگ، انظار عمومی جهانی وارد صحنه شده و بسیج ایده‌ها و احساسات که می‌توانست دشمن را خبیث جلوه دهد، بسیار جدی و اساسی گردیده است. از طرف دیگر کوشش برای احیاء و رادیکالیزه کردن سنن استعماری در زمانی که جنبش رهایی‌بخش خلق‌های مستعمرات آغاز شده بود، می‌بایست با مقاومت گسترده‌ای در سطح جهان روبه‌رو می‌شد.

هر چند رایش سوم قبل از تکه‌تکه کردن چکسلواکی یک سازوکار رسانه‌ای به راه انداخت که چیزی از تبلیغات جنگی امروزی کم نداشت. مثلاً روزنامه نازی‌ها *Völkischer Beobachter* را در نظر بگیریم. برخی از سرتیترهای آن عبارت بود از: «سربازان چک از شهروندان المانی تبار "سودتنلند" به عنوان سیل تیراندازی استفاده می‌کنند» و یا «تا کی با سودتنلندی‌های المانی‌تبار مانند غنیمت جنگی رفتار خواهد شد؟» (۹ اگست ۱۹۳۸) «خون، درد و رنج و مرگ سودتنلندی‌های المانی‌تبار.» (۱۳ اگست ۱۹۳۸) اینجا هم معلوم است که کوشش می‌شد علیه قربانی که هیتلر قصد حمله به آن را گرفته بود خشم و برافروختگی ایجاد کرد. ولی همه این‌ها در مقابل سازوکارهای علمی روابط عمومی و راهکارهای بسیار دقیق امروزی چقدر ناشیانه و سرهم‌بندی شده به نظر می‌رسد!

درکش مشکل نیست که بلندگوی پیش‌گزین شده دوران تحمیق و دغل‌کاری مطلق، درست همان کشوری است که به نام اخلاق و دین علیه «وحشی‌ها» و سرخ‌پوستان «کافر» و مکزیکو و اسپانیای کاتولیک و هوادار پاپ جنگ به راه انداخته بود. در طول قرن ۲۰ این کشور شرکت خود را در جنگ اول جهانی از زبان ویلسون «جنگ مقدس و یا مقدس‌ترین جنگ‌ها» نامید و آنرا ستایش کرد و همین‌طور شرکت خود را در جنگ دوم با قلم آیزنهاور «جنگ صلیبی» نامید و در طول جنگ سرد نیز خود را درست مانند پیشکسوت یک مأموریت مقدس معرفی نمود. و این کشور از نظر مذهبی و اخلاقی نمونه، همین‌طور به برکت هالیوود به پیشگام جامعه جنجال‌پرست و پرچمدار جنجال به عنوان راهکار جنگی تبدیل شد.

ارتقای ایالات متحده آمریکا به دارنده نقش یک قدرت جهانی و سپس نقش تنها ابرقدرت، از بدو جنگ‌های گذشته با استفاده از تصورات و تصاویری که تروریسم حاد و برافروختگی را تحریک می‌کرد، مشخص شده بود: الف) ۱۸۹۸: جنگ علیه اسپانیا از طرف واشنگتن به عنوان پاسخ به غرق کشتی جنگی *Main* در بندر هاوانا معرفی شد که احتمالاً یک سانحه بود و البته هیچ مدرکی نیز در تأیید تقصیر اسپانیایی‌ها وجود نداشت. چه کسی قادر بود در مقابل موج برافروختگی که ناشی از تبلیغ در مورد اقدام خائنانه قتل ملوانان امریکائی ایجاد شد، مقاومت کند. اقدام از سوی دشمنی که با هواداری اش از پاپ و اصولاً کافرمنشی‌اش قادر به ارتکاب هر نوع رسوائی بود.

ب) ۱۹۱۷: دخالت در جنگ جهانی اول ظاهراً واکنشی نسبت به غرق کشتی «لوزینانیا» بود (عمداً محمولات تسلیحاتی و نظامی کشتی مسکوت گذارده شد تا بتوان در مورد مسافران «بدفرجام» کشتی سخن گفت). و باز برآشفتگی و خشم در مورد این جنایت جنگی که بخوبی برنامه‌ریزی شده بود، اجتناب‌ناپذیر بود. به ویژه که وحشیگری دشمن المانی قبلاً با تصاویر مشتمل‌کننده‌ای که در نیوجرسی پخش شده بود و نشان می‌داد چگونه سربازانی المانی در بلجیم اشغال شده بی‌دلیل کودکان و زنان را به قتل می‌رساندند و با بریدن سینه زنان بدبخت تفریح می‌کردند، به اثبات رسیده بود.

ج) ۷ دسمبر ۱۹۴۱: حمله جاپان به پرل هاربور. این حمله کاملاً قابل پیش‌بینی بود: کمی کمتر از ۴۰ سال پیش از آن سرزمینی که خورشید در آن طلوع می‌کرد رفتار مشابهی در قبال روسیه تزاری نشان داده بود؛ از طرف دیگر تحریمی را که ایالات متحده در مورد جاپان به اجراء گذارده بود دولت توکیو را با وضعیت غیرقابل قبولی مواجه کرده و در

عمل این دولت را مجبور نمود بین ورود به جنگ و یا کاپیتولاسیون و از این طریق چشمپوشی از اهداف کشورگشایانه خود انتخاب کند. به نظر تعداد قابل توجهی از تاریخ‌شناسان فرانکلین د. روزولت حمله را پیش‌بینی (و حتی شاید آن را تحریک) کرده بود؛ به هر حال او فرصت را غنیمت شمرد و روز ۷ دسامبر ۱۹۴۱ را تاریخ «ننگین تجاوز خائنانه» نامید که درست زمانی صورت گرفت که دولت ایالات متحده برای «استقرار صلح در اقیانوس آرام» در تلاش بود. این ادعای آخری یک دروغ محض بود: مقدمات ورود به جنگ در دو طرف به شدت در جریان بود. به هر حال، آنچه که به ایالات متحده امریکا مربوط می‌شود، استفاده بهینه از بحران و انداختن تقصیر منحصرأ به گردن توکیو «توزریق آدرنالین به عروق ملی و ترکیب خشم، انرژی و اصول در وحدتی بی‌نظیر» بود.

(د) اوت ۱۹۶۵: حمله مشکوک و غیرقابل فهم ویتنام شمالی در خلیج تونکین به یک واحد قدرتمندترین نیروی بحری جهان، این بهانه را به واشنگتن داد تا بمباران‌های سیستماتیک و تروریستی خود را علیه ویتنام که مسؤول این تجاوز غیرقابل توجیه معرفی شد، آغاز کند. این در واقع فقط یک صحنه‌سازی بود و بی‌پایه و دروغ بودن آن امروز برای همگان روشن است.

ادامه دارد

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/VaqtiNirouhayChapDarSahnehNistand.pdf>